

گفته خطاب به حافظ: «من بازتابی درخشان از باور تو هستم»

دکتر هنریک بیروس *

بارها این سؤال مطرح شده که در طی دو قرن گذشته چگونه شعر فارسی توانسته است در میان مردم آلمان جای خود را باز کند. به نظر من علت آن را باید در وجود کتاب «دیوان غربی - شرقی» گفته دانست که در ضمیمه آن به این موضوع تأکید شده است. این کتاب بدعتی در زمینه تحقیقات درباره مشرق زمین است که بعد از پرداختن به موضوعات اساسی درباره تاریخ، فرهنگ و ادبیات مشرق زمین، به ویژه ایران، تصویری اجمالی از شاعران بزرگ ایران مانند: انوری، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و جامی را در ذهن متبادر می‌سازد، شاعرانی که در ادبیات جهان، نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

به هنگام مطالعه کتاب دیوان غربی - شرقی، انسان در شگفت می‌ماند که این ادبیات چگونه ادبیاتی است که این همه اشعار نغز از آن الهام گرفته است؟ ادبیاتی که مملو از نصایح بوده و درست‌ترین راه را برای رسیدن به موفقیت در پیش پای انسان

قرار می‌دهد. از میان آثار حماسی، گوته تنها با اشعار لیلی و مجنون آشنایی داشت و شناخت وی از شاعران بزرگ دیگر، تنها از طریق خواندن ترجمه اشعار حاصل گشته بود. گوته در میان اشعار فارسی، بیشتر تحت تأثیر غزل‌های حافظ قرار گرفته و آن چنان شیفته غزل‌های وی گشته بود که دیوان غربی - شرقی خود را با الهام از این شاعر بزرگ ایرانی به نگارش درآورد. گرچه گوته در دوران زندگی ادبی خود هیچ گونه شعری در قالب غزل نسرایید، ولی باعث شد تا در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، این قالب شعری به آلمان راه یابد، قالبی که تنها در ادبیات آلمانی به چشم می‌آید و در دیگر ادبیات غرب از آن اثری دیده نمی‌شود.

گوته با الهام گرفتن و تأثیر از حافظ، اشعاری به نام «شعرهایی برای حافظ» سرود که بعدها نام «دیوان آلمانی» را برای آن انتخاب کرد. این کتاب مجموعه‌ای از اشعار آلمانی است که با دیوان شاعر ایرانی، محمد شمس‌الدین حافظ، ارتباط مستقیم داشت. آنچه گوته را به سوی حافظ جلب می‌کرد، وجود تناقض در اشعار حافظ بود. جایی که موضوعات مورد تقدیس، در کنار پدیده‌های پست اجتماعی شانه به شانه و در کنار هم به چشم می‌خوردند.

شعر «راز سرگشاده» گوته، براساس تفسیرهای ضد و نقیض استوار بوده و به وضوح، آن نوع بی بند و باری را که حافظ برگزیده، مورد حمایت قرار داده است. گوته آنچه را از ظاهر کلام حافظ استنباط می‌شود، ملاک قرار می‌دهد، نه مفاهیم عرفانی در پس آن را. هم‌چنان که روش پروتستان‌ها در مقابل تفسیر کتاب انجیل، این چنین بود. مطابق سبک نگارش قرون وسطی، هر کلمه، معانی مختلفی را تداعی می‌کرد و درک کتاب انجیل، تنها به استنباط تاریخی و لفظی کلمه محدود نمی‌شود. درک و فهم کتاب انجیل، هنگامی میسر می‌گردد که انسان توانایی درک مفاهیم روحانی و عرفانی عمیق کلمات را داشته باشد. لوتر برخلاف این نوع تفسیر سنتی، تنها به معانی لفظی کلمات متوسل می‌شد و آنچه را که از ظاهر کلمات استنباط می‌گردید معیار می‌دانست، چنان که در یکی از مباحث خود اظهار داشت: به هنگام جوانی من فردی تحصیل کرده بودم. قبل از این که دروس مذهبی را شروع کنم، کاملاً با کاربرد تشابهات، تمثیل‌ها و در پرده‌گویی‌ها آشنا شدم و حالا هنگامی که به گذشته می‌نگرم، افسوس می‌خورم که چگونه وقتم را تلف کردم. حالا متوجه می‌شوم که چه کار پوچی انجام داده‌ام و امروز من این کار را رها کرده و به درک معانی کلمات،

همان‌طور که ظاهر نشان می‌دهند، روی آورده‌ام.

بهترین هنر، برداشت از ظاهر کلمات، همان‌طور که هستند می‌باشد و این ظاهر، بیان‌کننده زندگی، آرامش، نیرو، آموزش و هنر است و کاربرد کلمات به غیر از آنچه معنا می‌دهند، کاری است بی‌معنا، حتی اگر به نظر متعالی جلوه کند.

نیچه بعدها با تکیه بر این عقیده، ناتوانی اندیشمندان قرون وسطی را در بیان روشن مکنونات قلبی خود مورد انتقاد قرار داد. وی بر این عقیده بود که نویسنده باید به

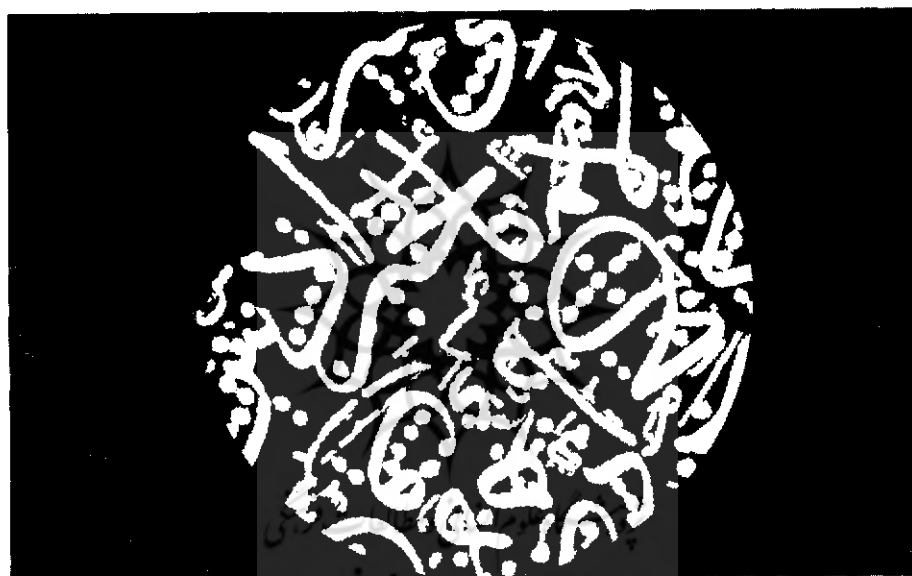


گونه‌ای بنویسد که مکنونات قلبی وی قابل درک باشد و البته این ساده‌نویسی هم کار چندان کوچکی نیست و هرگز نباید آن را کم‌بها جلوه داد. تداوم و استحکام در کار تحقیقاتی هنگامی توسعه یافت که قرائت درست کلمات و علم واژه‌شناسی به‌طور کامل رشد یافت. وی علیه ابهام‌گویی و تفسیرهای عرفانی مبارزه کرد و همواره هنر واضح‌گویی را مورد ستایش قرار می‌داد. همان‌طور که در حال حاضر از این روش برای نوشتن کتب استفاده می‌گردد.

گفته اگرچه از روشن‌گویی دفاع می‌کند، ولی معانی عرفانی کلمات را رد نمی‌کند.

وی از کلمات حافظ به عنوان عرفانی خالص یاد می‌کند، او در شعر زیر اشاره‌ای به تفسیر عرفانی حافظ دارد، موضوعی که قبلاً مورد انتقاد واقع شده بود:

و با همه انتقادی که از آنها دارم، حق به جانب آنهاست،
 زیرا کلمه، بیش از یک روی دارد.
 از خود می‌پرسم، آیا چیزی هست که بدیهی باشد؟
 کلمه همچون بادبزن دستی است که از میان لایه‌های آن،
 چشمان زیبای سبزی خیره گشته است.
 این بادبزن، تنها روینده‌ای از مه شیرین است.



که گرچه صورت وی را از نظر پنهان می‌دارد،
 ولی هنوز تمام رخ دختر را نمی‌پوشاند،
 چون که زیبایی او بسیار درخشان است.
 برق چشمان او، در عمق دیده من می‌نشیند.

برخلاف مفاهیم عرفانی که در آن لذت‌های جسمانی به لذت‌های روحانی تعبیر می‌گردد، در این شعر معنای ظاهری آن به خوبی در روینده‌ای از مه شیرین آشکار است، ولی آنچه که در پس آن قرار دارد، دیگر جسمانی نیست، بلکه دختری است زیبا یا دقیق‌تر بگوییم: بادبزن، صورت را می‌پوشاند، نه دختر را و این جاذبه، نه به خاطر

حضور جسمانی وی، بلکه به دلیل برق چشمان زیبای اوست که از لایه‌های بادبزنی دستی مشاهده می‌شود. چه چیزی چشمان وی را بدینسان زیبا می‌نمایاند؟ البته این زیبایی فیزیکی نیست، بلکه به خاطر موجی از تبادل نگاه‌ها است.

گوته به عنوان فردی که عمری از او گذشته است، طبیعی است که ستایشگر حافظ باشد. ما این موضوع را حتی در ترجمه‌ی نه چندان شاعرانه‌ی هامر (اولین مترجم دیوان حافظ به آلمانی) نیز ملاحظه می‌کنیم. روینده‌ای از مه شیرین که بادبزنی است و ترتیب قرار گرفتن کلمات، نشان می‌دهد آنچه برای وی اهمیت دارد آن زندگانی روحانی است که در پس کلمات است که به این طریق سعی دارد ما را به سوی حیطه‌های والاتری هدایت سازد. جمله‌ی برق چشمان او در عمق دیده‌ی من می‌نشیند، جرقه‌ای است که آتش بر روح می‌زند.

این حالت را می‌توان در اشعار بدون مرز نیز ملاحظه کرد:

و بگذار تا تمامی دنیا غرق شود

بودن با تو حافظ - و نه کسی دیگر -

مرا به کمال می‌رساند، بگذار شادی و غم

از آن ما گردد و همانند تو عاشق شویم و مست جام گردیم

بدینسان است که غرور و زندگی من، باقی می‌ماند.

هنگامی که گوته در اولین شعر خود در حافظ نامه، خطاب به حافظ اظهار می‌دارد: من همانند آینه، بازتاب کامل تو هستم، تنها منظورش منعکس کننده‌ی حالت عاشقی و مستی وی نیست، بلکه منظور وی بسیار فراتر بوده و آنچه که می‌خواهد بگوید این است که: من بازتابی درخشان از باور تو هستم.

در آخر، صحبت خود را با جمله‌ای فارسی که به هنگام جدا شدن از یکدیگر به کار می‌برند، به پایان می‌برم: خدا حافظ.

پانوش:

* از آلمان